

جایگاه علت اولی در مابعدالطبیعه فرانسیسکو سوآرز

حسین کلباسی اشتری^۱، مستانه کاکائی^۲

چکیده

در سیر فلسفه و اندیشه فیلسوفان، از خدا در جایگاههایی مختلف، بعنوان محرک لایتحرك، فکر فکر، علت‌العلل و علت نخستین بحث شده است. یکی از فیلسوفان تأثیرگذار بر نهضت‌های اصلاحی کلیسا در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، فرانسیسکو سوآرز است. کتاب *مباحثات مابعدالطبیعی* او با پنجاه‌وچهار مباحثه و بحث وجودشناسی عام و علل، وجودشناسی خاص و انواع وجود، جایگاهی والا در تاریخ فلسفه دارد. پرسش مقاله حاضر اینست که سوآرز چه جایگاهی به بحث خدا داده و با چه رویکردی از او بحث کرده است؟ آیا میتوان اسامی مختلفی که بنا بر مبانی فلسفی خود برای خداوند برشمرده را از حیث مفهومی به یک مفهوم تقلیل داد؟ پژوهش پیش‌رو نشان میدهد که سه جایگاه برای خدا نزد سوآرز میتوان یافت: خدا بعنوان علت فاعلی؛ خدا بعنوان علت غایی (در جلد نخست *مباحثات مابعدالطبیعی*) و خدا بعنوان وجود (در جلد دوم کتاب). بر حسب تعریفی که او از هر یک از این عناوین ارائه داده است، میتوان همه را با مفهوم و معنای وجودی تبیین کرد. او در هر سه جایگاه رویکرد فلسفی دارد اما در جایگاه سوم با رویکرد

۱۳۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۲

۱. استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ hkashtari@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران؛ mastaneh.kakaiy@gmail.com

سال دهم، شماره چهارم
بهار ۱۳۹۹
صفحات ۱۴۸-۱۳۱



کلامی نیز به مسئله خدا پرداخته و بحث خدا را با متن کتاب مقدس گره میزند.

کلیدواژگان: خدا، وجود، علت فاعلی، علت غایی، مباحثات مابعدالطبیعی.

* * *

مقدمه

فرانسیسکو سوارز (۱۶۱۷-۱۵۴۸)، اهل اسپانیا، فیلسوف و متکلم و حقوقدان قرن شانزدهم میلادی، در اواخر عصر مدرسی و دوران تجدد حیات فرهنگی (رنسانس) میزیست. او کشیشی متدین، معلمی نمونه، نویسنده‌یی پرکار و فیلسوفی خلاق و نوآور بود، تا آنجا که «استاد نمونه و وظیفه‌شناس» لقب گرفت. مهمترین کتاب فلسفی او، مباحثات مابعدالطبیعی، نقطه عطفی در تاریخ فلسفه غرب بشمار میرود (کرباسی‌زاده، ۱۳۹۶: ۵۶). این کتاب دو جلد و شامل پنجاه‌وچهار مباحثه است. جلد نخست دربرگیرنده مابعدالطبیعه بمعنای عام و جلد دوم درباره مسائل مابعدالطبیعه بمعنی خاص است. سوارز در کتاب مباحثات، از مباحثه دوازدهم به بعد، درباره علل سخن میگوید و در آغاز جلد دوم، مباحثه بیست‌وهشتم تا سی‌ام، به بحث درباره خدا میپردازد؛ این چند مباحثه بیانگر کلام طبیعی نزد اوست.

با توجه به ساختار صوری کتاب مباحثات و بررسی مسائل متعدد مابعدالطبیعی در جلد نخست کتاب و بحث از وجود و چیستی خدا در مباحثات بیست‌وهشتم تا سی‌ام، این پرسش به ذهن خطور میکند که آیا سوارز بحث از خدا را در جلد دوم کتاب مباحثات طرح کرده است یا در جلد نخست نیز جایگاهی برای خدا هست؟^{۱۳۲} اساساً بحث از خدا در کتاب مباحثات چه جایگاهی دارد؟

درباره اندیشه سوارز در ایران پژوهشهای چندانی صورت نگرفته است. از جمله این پژوهشها میتوان به موارد زیر اشاره کرد: پایان‌نامه کارشناسی ارشد درباره مباحثه سی‌ویکم کتاب مباحثات درباره ذات و وجود در امور متناهی؛



مقاله «از نظریه تمایز وجود ذات تا مابعدالطبیعه وجودی؛ مقایسه آراء توماس آکوئینی و سوارز»؛ مقاله «جایگاه و منزلت سوارز در فلسفه غرب»؛ مقاله‌یی در «مبحث اراده»؛ مقاله «جایگاه وجود در خداشناسی سوارز»؛ مقاله «تبیین و بررسی سیر و تطور و تحول موضوع مابعدالطبیعه نزد سوارز» و مقاله «بررسی تطبیقی موضوع مابعدالطبیعه در دیدگاه ابن‌سینا و سوارز».

خدا در اندیشه سوارز

مجموعه نوشته‌های کلامی سوارز شامل کلام طبیعی، سیاسی، کلیسایی و عرفانی است. بر اساس نظر جوز پیرا (Jose Pereira / ۲۰۱۵-۱۹۳۱) پژوهشگر، تاریخدان و نویسنده کتاب *سوارز مابین فلسفه مدرسی و مدرنیته*، نوشته‌های سوارز نظامی برتر از مفاهیم وجود، خدا و خلقت و علیت نهایی را شکل میدهد. در این نظام برتر، چهار مقوله وجود دارد: (۱) موجود به‌ماهو (موجود؛ ۲) خدا بنحو فی‌نفسه؛ (۳) خدا بعنوان علت فاعلی؛ (۴) خدا بعنوان علت غایی (Fastiggi, 2007: p.158).

خدا در آثار مختلف سوارز جایگاه‌های مختلفی دارد؛ خدا بعنوان قانونگذار، موضوع «درباره قوانین» (۱۶۱۹)؛ بعنوان امر مقدس، محور بحث‌های «درباره شکر» (de gratia) (۱۶۵۱-۱۶۱۹)؛ بعنوان واحد و سه‌گانه، موضوع کتاب *خدای واحد و سه سوارز* (۱۶۰۶) (Ibid; Suarez, 1944: pp.739-744)؛ بعنوان ارزش ستایش و پرستش، محور بحث «درباره ادیان» (۱۶۲۵-۱۶۰۸) و خدا بعنوان رهایی‌بخش و نجات‌بخش در «درباره تجسد» (۱۵۹۲-۱۵۹۰) و «درباره مقدسات» (۱۶۰۳-۱۵۹۳) (Salas and Fastiggi, 2015: p.158). در مباحثات

۱۳۳

مابعدالطبیعی، در مباحثات هفدهم تا بیست و چهارم، در بحث علل فاعلی و غایی که در قالب کتاب «علت فاعلی» و «درباره خلقت» به انگلیسی ترجمه شده است، و مباحثات بیست و هشتم و بیست و نهم که در قالب کتابی با عنوان *برهانهای مابعدالطبیعی برای اثبات وجود خدا* به انگلیسی برگردانده شده،



بحث از خدا مطرح میشود.

موضوع مابعدالطبیعه نزد سوارز «موجود واقعی» است. او در کتاب *مباحثات مابعدالطبیعی* از موضوع مابعدالطبیعه و مفهوم وجود آغاز کرده و به مطالعه صفات و خصوصیات موجود واقعی، یعنی وحدت، حقیقت و خیر میرسد؛ «واحد بر چیزی که فی نفسه کامل و تقسیم‌ناپذیر است دلالت دارد؛ از اینرو از حیث معنایی از حقیقت و خیر متمایز است. «حقیقت» با عقل مطابقت دارد و «خیر» به اراده یا میل بعنوان موافق با آن مرتبط است. واحد متضاد با کثیر است. خیر متضاد با شر و حقیقت متضاد کذب و باطل است و هر سه صفات وجود هستند» (Suarez, 2008: 2/ p. 2). سوارز در بررسی مطالعه علل موجود واقعی از علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، علت غایی بحث میکند و در مطالعه انواع متفاوت موجودات واقعی به بررسی موجود نامتناهی، موجود مجرد، موجود مادی، موجود متناهی بعنوان جوهر و موجود متناهی بعنوان اعراض میپردازد. بر این اساس، در خطوط کلی سوارز در *مباحثات مابعدالطبیعی*، مطالعه موجود واقعی به مطالعه ساختار کامل گسترش اشاعه می‌یابد و بحث وجود در مواضع مختلف با خداوند گره می‌خورد (Cantens, 2002: p. 90). این یعنی وجود بنحو مشترک بر همه چیزهایی که در علم مابعدالطبیعه بررسی شده، حمل میگردد (فتحی عمادآبادی و کرباسی‌زاده، ۱۳۹۸: ۶۵).

سوارز خدا را بعنوان بخشی از مطالعه مابعدالطبیعه از سه راه بررسی میکند:

۱) خدا بعنوان مبدأ نخستین یا علت که در مباحثه بیستم با بحث دربارهٔ ۱۳۴ علت فاعلی نخستین و فعل نخستین آن، یعنی خلقت، و مباحثه بیست‌ویکم با بحث دربارهٔ علت فاعلی نخستین و فعل دوم آن که بقا (conservation) است، مطرح میشود.

۲) خدا بعنوان علت غایی که در مباحثه بیست‌وسوم با بحث دربارهٔ علت غایی بطور کلی و مباحثه بیست‌وچهارم با بحث دربارهٔ علت غایی یا هدف



نهایی مطرح میشود و خدا وجود موجودات (Being of Beings)، علت نخستین و علت غایی شمرده میشود.

۳) خدا بعنوان موجود نخستین که در مباحثه بیست‌وهشتم با تقسیم نخستین موجود به متناهی و نامتناهی، و در مباحثه بیست‌ونهم با اثبات موجود نخستین و نامخلوق - تا آنجا که عقل طبیعی با استدلالهایی پسینی و پیشینی وجود او را اثبات میکنند- و در مباحثه سی‌ام که طولانیترین مباحثه از میان پنجاه‌وچهار مباحثه است، با بحث درباره شناخت موجود نخستین - تا آنجا که عقل طبیعی میتواند ذاتش و صفاتش را بشناسد- بررسی میشود (Cantens, 2002: pp. 89-90).

خدا بعنوان علت فاعلی

سوارز در چندین مباحثه از کتاب *مباحثات مابعدالطبیعی*، درباره علیت فاعلی بحث میکند؛ مباحثه دوازدهم به بحث درباره علل وجود بطور کلی، مباحثه هجدهم درباره علت فاعلی قریب و علیت آن و هر چیزی که آن بمنظور ایجاد کردن نیاز دارد، مباحثه بیستم درباره علت فاعلی نخستین و فعل نخستین او که خلقت است، و مباحثه چهل‌وهشتم با بحث درباره فعل اختصاص دارد. او برای بررسی خدا بعنوان علت فاعلی، بحثی طولانی از علل را مطرح میکند. ابتدا به بررسی دو اصطلاح «علت» و «مبدأ» پرداخته و سپس تقسیم چهارگانه علل نزد ارسطو را عنوان کرده و علل مادی و صوری را علل درونی (intrinsic) و علل فاعلی و غایی را علل خارجی مینامد. خدا هم علت فاعلی و هم علت غایی است، اما علت مادی نیست، زیرا خدا فعل محض است ۱۳۵ و قوه منفعل ندارد. او علت صوری هم نیست و بر اساس آن عمل نمیکند، زیرا لازمه آن نقص ذات است (Suarez, 2017: 3/ p.10).

چارچوب کلی اندیشه سوارز درباره علت فاعلی، دقیقترین و طولانیترین اثر در تاریخ مدرسی است. شش مباحثه از کتاب *مباحثات* به علت فاعلی اختصاص یافته است. در مباحثه هفدهم بطور مفصل «درباره علت فاعلی بطور



کلی» بحث میشود و به مؤلفه‌های علت فاعلی و حالات متنوع آن میپردازد. سوآرز تعریف ارسطو از علت فاعلی بعنوان «یک آغاز نخستین برای تغییر یا سکون وجود دارد» را مطرح کرده و علت فاعلی را از سه علل دیگر ارسطویی متمایز میکند و نتیجه میگیرد که یک علت فاعلی یک مبدأ «بنفسه» (per se) خارجی است که «وجود» (esse) هر نوع را با یک فعل به معلول انتقال میدهد. او در بخش بعد به تقسیم اقسام علت فاعلی پرداخته است: علت فاعلی بنفسه یا بیواسطه، علت فاعلی بالعرض (per accidens) یا باواسطه؛ علل فیزیکی و اخلاقی، علل اصلی (principal) و ابزاری (instrumental) و علل نخستین و ثانوی (Suarez, 2002: introduction/ p.18).

سوآرز در تقسیم علل به داخلی و خارجی، علل مادی و صوری را علل داخلی و علل فاعلی و غایی را علل خارجی دانسته و میگوید: علت فاعلی یک علت خارجی است؛ از چنین علتی بوسیله یک فعل، وجودی جاری و صادر میشود (Ibid: 35). فعل نوع خاصی از وابستگی وجودی است که معلول به علت فاعلی دارد (Tuttle, 2013: p.8). علت فاعلی، صدور معلول از علت بوسیله فعل است. صدور بمعنای فنیتر، انتقال «وجود» از علت به معلول است (Suarez, 2002: introduction/ p.36). او در بخش سوم مباحثه دوازدهم نیز میگوید: علت فاعلی «مبدأ بنفسه» وجودبخش معلول است (Idem, 2017: 3/ p.3).

علت فاعلی بنفسه

مراد از علت فاعلی «بنفسه» چیست؟ آیا میتوان آن را بر خدا اطلاق کرد؟
مراد از علت فاعلی «بنفسه» علتی است که «وجودش» را از خود دارد، از
چیزی بهره‌مند نیست و «وجود» را به معلول انتقال میدهد. «خدا» کسی
است که «قائم به ذات» است، «وجودش» بنفسه و غیربهره‌مندی، کامل، فراتر
از حدود و غیرقابل انتقال است. در مقابل، یک ذات مخلوق اگر «وجود» داشته
باشد، وجودش بگونه‌یی است که به طبیعت یا به دیگری محدود میشود. بنابراین،
انتقال «وجود» از علت فاعلی همیشه مستلزم دو جنبه مشخص است: انتقال

۱۳۶



چیزی که معلول را از هیچ بیرون آورد و انتقال آنچه معلول را یک نوع خاص «بودن» (to be)، غیر از دیگری میکند (Idem, 2002: introduction/ p.42).

«او» (خداوند) وجودی «قائم به خود» (Ipsum esse subsistens) است و نمیتواند وجود نداشته باشد یا غیربهره‌مند (unparticipate) نباشد یا وجود تقسیم‌ناپذیر (unpartitioned) نداشته باشد. وجود او وجودی کاملاً بالفعل است که نمیتواند بالفعل شود و فعلیت یابد؛ کسی که همه کمالات ممکن را در مراتب و درجات نامحدود، دارد (Ibid: p. 43).

پس به دو معنای ایجابی و سلبی، خدا علت فاعلی بنفسه است. در معنای ایجابی، وجودش را از خود دارد و قائم بالذات است و در معنای سلبی، خدا نمیتواند وجود نداشته باشد یا وجودش را بهره‌مند شده باشد. مشخصاتی که سوارز برای علت فاعلی بنفسه برمی‌شمارد کاملاً با خدا بعنوان «وجود نخستین» مطابقت می‌یابد؛ از جمله بنفسه و قائم به ذات خود بودن و تقسیم‌ناپذیر بودن. علت فاعلی بنفسه وجودش از راه بهره‌مندی نیست بلکه وجودی بنفسه دارد و خدا نیز وجودش قائم به خود است و از راه بهره‌مندی نیست. سوارز از این طریق علت فاعلی بیواسطه و بنفسه را تعریف میکند؛ علت بنفسه علتی است که معلول در وجودش به آن وابسته است (Ibid: p.44). او مانند دیگر، اندیشمندان قرون وسطایی خلقت جهان توسط خدا را بعنوان مثالی از علیت فاعلی می‌فهمید و در نتیجه، خلقت را نوعی فعل میدانست (Tuttle, 2013: p.12).

فقط سه تبیین برای اینکه چگونه یک چیز میتواند بوجود بیاید، وجود دارد: از دیگری، از خودش، از نیستی (nothing). تبیین آخر غیرممکن است، زیرا چیزی نمیتواند از نیستی بوجود آید. دومی نیز غیرممکن است، زیرا یک چیز قبل از اینکه وجود داشته باشد، «نیستی» است. پس بدیهی و ضروری است که هر چیزی بوسیله دیگری بوجود آید (Cantens, 2014: p.77). سوارز بر اساس این آموزه کاتولیک که همه مخلوقات توسط خدا خلق شده‌اند، معتقد است تنها خدا قدرت خلق «از هیچ» را دارد و هیچ مخلوقی هیچ چیزی

۱۳۷



را خلق نمیکند، چون قدرت خلق «از هیچ» ندارد و خدا به مخلوق چنین قدرتی نداده است (Suarez, 2002: introduction/ p.66).

«خلقت از عدم یا هیچ» در سنت کلام مسیحی مطرح شد و اندیشمندان مسیحی بنا بر مبانی خود این مسئله را در قرون وسطی بحث کردند. توماس با این نظریه همراه شده و خلقت نزد او «اعطاء وجود» به چیزی است که «از هیچ» بوجود آمده است. رابطه خدا با مخلوقات، بعنوان خالق آنهاست، زیرا وجود و ذات موجودات اقتضا میکند که توسط علت دیگری بوجود آیند. «فعل محض وجود» تنها خداست و خلقت فعل خاص اوست. خدا بالاترین فعل وجود است و با فاعلیتش، فعل را انجام میدهد. او علت کلی و نخستین هر موجودی است و به موجودات وجود میبخشد (Gilson, 1966: p.122).

سوارز این مسئله که خدا موجود متعالی و علت دیگر موجودات است را در مباحثه بیستونهم تبیین کرده است.

نخست: خداوند نامتناهی است و همه وجود را شامل میشود و هیچ چیزی او را محدود نمیکند و در وجودش از هیچ چیزی بهره‌مند نخواهد شد. در مقابل، موجودات دیگر کمال متعالی و برین ندارند، چون موجوداتی بذاته نیستند، بلکه موجوداتی بوسیله بهره‌مندی هستند که وجودشان را از وجود نخستین (First Being) دریافت میکنند.

دوم: نظم ذاتی در کل سلسله موجودات وجود دارد که همه آن سلسله‌ها در نهایت به یکی میرسند.

سوم: میتوان از موجود نامتناهی، علت فاعلی نخستین را اثبات کرد، زیرا

۱۳۸ اگر آن نخستین و نامتناهی باشد، علت بقیه است (Suarez, 2004: p.130).

بنابراین، سوارز مسئله «خلقت» و «خلق» را از طریق مختصات وجودی خدا بعنوان خالق- و مخلوقات بیان میکند. موجود خالق، وجودش نامتناهی، بنفسه و بالذات است؛ در مقابل، موجود مخلوق، وجودش متناهی، بالغیر و از راه بهره‌مندی است. «خلق» نیز «فعل» است و «فعل» وابستگی وجودی



معلول به علت فاعلی است. هر آنچه وجودش بهره‌مند است و وابستگی وجودی به وجود خدا بعنوان علت فاعلی بنفسه دارد، مخلوق است و علت فاعلی بنفسه، وجودی قائم به خود دارد.

مطابق با سنت الهیات مسیحی خدا نه تنها این جهان را در ابتدا خلق کرد، بلکه آن را تا ابد حفظ خواهد کرد. سوآرز در حفظ این سنت میگوید: اگر خدا علیت فاعلیش از مخلوقات جزئی را متوقف کند، وجود مخلوق بسادگی پایان می‌رسد (Tuttle, 2013: p.13). بنابراین تا آنجا که به علت فاعلی مربوط می‌شود، میتوان از خلقت بعنوان فعل خدا سخن گفت و بیش از آن، مربوط به بحث جهان‌شناسی است که در اینجا مجال طرح آن نیست.

خدا بعنوان علت غایی

سوآرز در مباحثه بیست‌وسوم مراتبی از فاعل را بیان میکند؛ از جمله خدا، انسان و فاعلهای طبیعی. ملاک او برای بیان این مراتب، «عقل» است. خدا و انسان فاعلهای عقلانی هستند، با این تفاوت که خدا فاعل عقلانی نامخلوق و انسان فاعل عقلانی مخلوق است. فاعل طبیعی فاعل غیرعقل است. اولین و بالاترین فاعل عقلانی، نامخلوق است که تنها خداست. در مرتبه دوم و زنجیره میانی، فاعلهای عقلانی مخلوق (موجودات انسانی) قرار دارند و در مرتبه سوم که پایینترین مرتبه زنجیره است، فاعلهای طبیعی هستند که فاقد عقلند اما در عین حال، بحسب حس، انگیزه و شوق با هم تفاوت دارند (Suarez, 2015: 1/ p.6).

سوآرز در ادامه از «هدف» (end) سخن میگوید و بحث را به علت غایی (final

cause) پیوند میزند. «خدا» بطور خاص «هدف» همه موجودات مخلوق است، ۱۳۹

از اینرو نیز گفته میشود، اشیاء برای خاطر او عمل میکنند. بنابراین او علت غایی همه اشیاء و اعمالی است که از او ناشی شده‌اند (Idem, 2008: 9/ p. 1).

اگرچه بحث درباره هدف نهایی صرفاً به فلسفه اخلاق مربوط میشود، اما مابعدالطبیعه آن را بکل نادیده نمیگیرد. فیلسوف اخلاق بمنظور مقایسه اخلاق انسانی و وسایل آنها درباره هدف نهایی بحث میکند، اما مابعدالطبیعه‌دان تا



آنجا با هدف نهایی سروکار دارد که طبیعت نخستین، «علت» و «ایجادکننده» است و همه موجوداتی که وجودشان را از طریق علیت بهره‌مند شده‌اند، به آن وابسته‌اند (Idem, 2011: 1/ p. 1).

او در ادامه می‌گوید: علت فاعلی نخستین، علت ایجادی همه چیزهاست و همه اینها را برای یک هدف نهایی انجام می‌دهد. این هدف نهایی «بسیط» و «نخستین» همه چیزهاست؛ در نتیجه «واحد» است. نتیجه دوم اینکه، کثرت در اهداف نهایی نشان از نقص است و حتی موجودات انسانی هم به اهداف نهایی کثیر تمایلی ندارند. بر این اساس، از خدا بسیار بدور است که اهداف نهایی کثیر داشته باشد (Ibid: p. 7).

سوارز با رویکردی ارسطویی به پرسش نخست پاسخ می‌دهد و می‌گوید این هدف نهایی که فاعل علی نخستین در اعمالش به آن تمایل دارد، چیزی غیر از خودش نیست. از نظر ارسطو، هیچ چیزی جز طبیعت خود آن چیز نمیتواند هدف نهایی آن باشد. بعلاوه، چون طبیعت یک علت غایی کامل است و به خود آن کمال بسیط تعلق دارد، خداوند به دو دلیل علت غایی است: یکی اینکه بالاترین مرتبه کمال را دارد و هر کمال بسیطی در خدا در بالاترین مرتبه هست؛ دیگر اینکه که خداوند علت خیر در طبیعت و بنابراین بالاترین خیر است و ضروری است علت غایی و کمال در بالاترین مرتبه باشد (Ibid: p. 8).

بر این اساس با دو مقایسه میتوان علت غایی را اثبات کرد: ابتدا مقایسه میان علت فاعلی و علت غایی، سپس بر اساس مقایسه همه فاعلها و فاعل نخستین. در مقایسه نخست، درست همانطور که بالاترین کمال در نظم علل ۱۴۰ فاعلی، کمال نخستین و کلیترین است، در نظم غایات نیز کمال نهایی کلیترین است. بنابراین چنین کمالی بضرورت باید به خداوند نسبت داده شود. با مقایسه دوم (مقایسه هر فاعلی با فاعل نخستین)، هر فاعلی تا آنجا که یک فاعل است، برای خود آن فاعل عمل میکند؛ بنابراین هدف، اعمال آن است. همچنین فاعل نخستین هر چیزی بدلیل خود آن است. بنابراین آن هدف و

غایت همه چیزهاست؛ چون همه چیزها با عمل او وجود دارند و معلول او هستند.

سوارز به مطابقت و هماهنگی نظام غایات با نظام فاعلها معتقد است و میگوید: سلسله نظم غایات مطابق با نظم فاعلهاست. یک فاعل با مرتبه وجودی کاملتر و کلیتر به هدفی نهاییتر و کلیتر تمایل دارد و خدا کاملترین و کلیترین فاعل است، بنابراین به کاملترین و کلیترین هدف و غایت تمایل دارد (Ibid: p. 9). ضروری است خدا در هر عملی بخاطر خودش (بعنوان هدف نهایی) عمل کند، چون او همیشه بسبب یک هدف، در کاملترین و بسیطترین و متعالیترین طریق عمل میکند. او همه اشیاء را به بالاترین علت سوق داده و آنها را بسوی خود، بعنوان هدف نهایی، ارجاع میدهد (Ibid: p. 16).

خدا بعنوان وجود

بحث وجود خدا در جلد دوم کتاب *مباحثات* و مباحثه‌های بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم را میتوان از دو حیث و با دو رویکرد فلسفی و کلامی تبیین نمود. از حیث نخست و با رویکرد فلسفی، سوارز تقسیماتی ششگانه برای موجود ارائه میدهد: تقسیم موجود به نامتناهی و متناهی، بالذات و از راه بهره‌مندی، واجب و ممکن، بنفسه و بالغیر، بالفعل و بالقوه، خالق و مخلوق. در تمامی این تقسیمات، یک سو به آن خداوند است (Idem, 2004: 1/ p. 2-13).

تقسیم موجود به «نامتناهی و متناهی» مهمترین تقسیم در میان اقسام ششگانه «موجود» است. هر موجود متناهی را با درجه معینی از کمال درمی‌یابیم که محدود است و با کمال خود جدا از چیزهای دیگر است. در این ۱۴۱ روش همه موجودات مخلوق محدود و متناهی هستند. اما از آنجا که همه این موجودات کمالشان را از موجودی متعالی و برتر دریافت میکنند، باید یک موجود خاص وجود داشته باشد که بطور عالی هر کمال وجودی را دارا باشد؛ این موجود بدون هیچ وصفی نه در کمیت حجم بلکه در تعالی کمال، نامتناهی نامیده میشود. این تعالی کمال در وجود و هستی (entity) که دارای بالاترین



مرتبه کمال وجودی است، از طریق نامتناهی بیان میشود (Ibid: P.15). همه این تقسیمات ششگانه معادل هستند و بر همه آنها حکم یکسان وارد است، چراکه در واقعیت همه برابرند؛ موجودی که نامتناهی است، نخست و «از خود» (of itself) بوسیله ذات خود وجود دارد، اما باقی موجودات بوسیله بهره‌مندی موجود و متناهی هستند. تقسیم نخست دربردارنده تقسیمات دیگر نیز هست، زیرا موجود «نامتناهی» موجودی است که «بنفسه» و «بالذات» وجود دارد و موجودی که این مؤلفه‌ها را داشته باشد نامخلوق است.

اما از لحاظ دیگری نیز میتوان خدا بعنوان «وجود» را تبیین نمود و آن تبیین نسبت «خدا و وجود» است. اگر نسبت وجود و خدا را فی‌نفسه و بدون توجه به مخلوقات لحاظ کنیم، این نسبت با سه معنای فراوجودی، معنای وجودی و معنای ماهوی قابل بررسی و تبیین است. معنای ماهوی در اندیشه سوارز مطرح نیست اما معنای «وجودی» و «فراوجودی» با دو رویکرد فلسفی و کلامی مطرح میشود. در معنای وجودی و فراوجودی و با دو رویکرد فلسفی و کلامی، چهار نسبت بدست می‌آید: در معنای اول، سوارز وجود برای خدا را وجودی محض در برابر وجود انضمامی در مخلوقات میداند. در معنای دوم، اطلاق وجود خاص و محدود و معین که همان وجود انضمامی است را از خدا سلب کرده و به «فراوجود» بودن خداوند نظر میدهد. در معنای سوم، وجود خاص در کاملترین معنا را بر خدا اطلاق میکند و آن را با وجود در کتاب مقدس، سفر خروج، یکی میداند. در معنای چهارم نیز آن وجود خاص و کاملترین را که در معنای سوم آوردیم، این‌بار در مقابل با وجود انتزاعی و مشترک میان مخلوقات لحاظ میکند (کلباسی اشتری و کاکایی، ۱۳۹۸: ۲۶-۲۵).

در رویکرد نخست، خدا «وجود» است نه موجود، زیرا «یک موجود انضمامی» هم «هست» و هم بر چیزی که «وجود دارد» (habens esse) دلالت میکند. «موجود انضمامی» یا «موجودی که وجود دارد»، از وجود محض و بنفسه متمایز میشود؛ چون موجودی است که از راه بهره‌مندی از «خود وجود



دارای وجود شده است» (Suarez, 2004: p. 39).

در رویکرد دوم، خدا وجود انضمامی نیست بلکه «فراوجود» است. «فراوجود» بمعنای سلب موجودیت موجودات انضمامی از خداست نه بمعنای «نیستی» دانستن خدا.

در رویکرد سوم، خدا «وجود» است. سوارز در اینجا بار دیگر خدا را وجود معرفی میکند اما آن را به متن مقدس یهودیان و سفر خروج گره میزند. در سفر خروج (۳: ۱۴-۱۳) خدا خودش را به موسی «من هستم» معرفی کرده و میگوید «من هستم آنکه هستم»؛ به بنی اسرائیل بگویید «او که هست» مرا نزد شما فرستاده است. سوارز «وجود» را شایسته‌ترین اسم خدا دانسته و آن را با «وجود» مطرح شده در سفر خروج یکی میگیرد (Ibid: p. 40).

در رویکرد چهارم، خدا «وجود» شمرده شده است و اینبار «وجود» خاص در مقابل وجود انتزاعی قرار میگیرد که میان تمامی موجودات عام و مشترک است (Ibid: pp. 117-118).

از میان این چهار رویکرد، رویکرد سوم کلامی است و سایر رویکردها فلسفی. در تمامی این دو جهت و معانی مختلف و رویکردهای فلسفی و کلامی، خدا «وجود» است.

بررسی و تحلیل

سوارز برای بحث از «خدا» با پرسشها و مسائلی روبروست؛ پرسشهایی همچون: موضوع مابعدالطبیعه چیست؟ آیا خدا میتواند بعنوان موضوع مابعدالطبیعه لحاظ گردد؟ بحث اثبات وجود خدا وظیفه کدام دانش است؟ و... ۱۴۳

برای پاسخ به پرسش نخست باید موضوع مابعدالطبیعه نزد سوارز را دریابیم و پرسش دوم در مباحثه بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم مباحثات پاسخ داده شده است. با توجه به اینکه سوارز سه مباحثه از جلد دوم مباحثات را به بحث از «خدا» اختصاص داده، باز این پرسش پیش می‌آید که آیا خدا صرفاً در همین جلد مطرح شده و جلد نخست در حکم مقدمه‌یی برای تبیین این مسئله است

یا در جلد نخست نیز خدا در جایگاههای دیگری تبیین شده است؟ با بررسی مباحث علل در جلد نخست کتاب، درمی‌یابیم که «خدا» در بحث علل نیز مطرح شده است. پس از فهم این مسئله، این پرسش مطرح میشود که آیا میتوان مفاهیم مختلف در معرفی «خدا» را به یک مفهوم تقلیل داد؟

سوارز در بحث از خدا «میناگرا»ست و «وجود» را برای تبیین خدا مینا قرار میدهد. وقتی او از علت فاعلی بنفسه سخن میگوید، «وجود» از دو حیث مینا قرار میگیرد: یکی از لحاظ تعریف و تبیین آن و دیگری از لحاظ فعلی که به آن نسبت میدهد.

علت فاعلی بنفسه علتی است که «وجود»ش از خودش است، یعنی از دیگری بهره‌مند نشده و قائم‌بالذات است. سوارز علت فاعلی را بر مبنای «وجود» تعریف میکند؛ علتی که وجودش از خود اوست نه از غیر، و قائم بخود است و چیزی بیرون از او علت وجودیش نیست، وجودش نامتناهی، واجب و بالضروره است و «ممکن نیست». سوارز در مباحثه بیست‌وهشتم تقسیمی ششگانه برای وجود لحاظ کرده است: «وجود نامتناهی و متناهی، وجود بنفسه و بالغیر، وجود واجب و ممکن، وجود بالذات و از راه بهره‌مندی، وجود بالفعل و بالقوه، وجود خالق و مخلوق». بنابراین تبیین معنای «علت فاعلی بنفسه» با وجه نخست این تقسیمات معادل است و علت فاعلی بنفسه، موجودی نامتناهی، بنفسه، واجب، بالذات، بالفعل، خالق و علت ایجادی است.

اما از بُعد «فعل» نیز باید آن را تبیین کنیم. «فعل» وابستگی وجودی معلول به علت است. علت فاعلی بنفسه، علت ایجادی معلول است. وابستگی ۱۴۴ معلول به علت از حیث «وجود» است و انتقال وجود به معلول و وجود بخشیدن، همان فعل علت فاعلی است. از این حیث، «فعل» نیز بر مبنای «وجود» قابل تبیین است و علت فاعلی از حیث فاعلیت و علت ایجادی، «وجودبخش» است و معلول را بوجود می‌آورد.

از نظر سوارز خدا «خالق» است و «خالق» بودن را از دو جنبه میتوان



بررسی کرد. از جنبه اول، در بحث خدا بمتابه وجود و در تقسیمات ششگانه وجود. خدای خالق و نامخلوق یکی از تقسیمات دووجهی وجود نزد سوارز است؛ بنا بر ویژگیهای وجودی خدا و مخلوقات، خالق بودن مشخصه خداست. با توجه به اینکه تقسیم دووجهی موجود به نامتناهی، واجب، بالذات، بنفسه، بالفعل و نامخلوق که بر خدا اطلاق میگردد و موجود متناهی، بالغیر، ممکن، بهرمنند، بالقوه و مخلوق که بر مخلوقات اطلاق میگردد، موجودیت مخلوقات بعنوان موجودی بالقوه، وابسته به موجودی بالفعل و خالق است. خالق بودن خدا از این حیث تبیین میشود.

از جنبه دوم، بحث از خدای خالق نزد سوارز را میتوان در بحث خدا بمتابه علت فاعلی بررسی کرد. خدایی که علت فاعلی است، فعل او ایجاد است و از حیث ایجاد و وجودبخشیدن خالق است. از این حیث خالقیت با وجودبخشی گره میخورد و «وجود» مبنای خالق بودن و علت فاعلی بودن خداست.

خدا بعنوان علت غایی نیز بر مبنای «وجود» تبیین میشود. علت غایی بنا بر کمالات وجودی آن، هدف نهایی لحاظ میگردد. لازمه این امر اینست که علت غایی واحد باشد، چراکه امور کثیر همراه با نقص است و تنها، موجودی که دارای کاملترین کمالات و فاقد نقص است، میتواند هدف نهایی همه موجودات باشد؛ اگر غایتی نهایی برای اشیاء وجود داشته باشد تنها میتواند وجود نخستین و بالاترین وجود باشد. از آنجا که نظام فاعلها و نظام غایات در اندیشه سوارز مطابق بر هم هستند، آنچه علت ایجاد و فاعلی است، وجودش بنفسه است و چیزی بیرون از او نیست که علت و هدف او باشد، بنابراین اساس هدف نهایی خود اوست. علت فاعلی و علت غایی دو امر مجزا از هم نیستند بلکه امر واحدی هستند که از آن حیث که ایجاد میکند، علت فاعلی است و از آن حیث که کاملترین است، هدف نهایی و علت غایی همه چیزهایی که ایجاد کرده است. لازمه هر دو اینها اینست که وجودی بنفسه، نامتناهی و نامخلوق باشد.

۱۴۵

خدا بعنوان وجود نیز از دو حیث بررسی میشود: از یک حیث در تقسیمات ششگانه «وجود» میتوان «خدا» را با هر یک از آن اقسام همراه و منطبق کرد و گفت خدا وجودی است که دارای مختصات «نامتناهی، بنفسه، واجب، بالذات، بالفعل و خالق» است. از حیث دیگر، میتوان «خدا بعنوان وجود» را نیز تبیین نمود، یعنی از لحاظ تبیین نسبت «وجود» و «خدا» و با توجه به نگاههای مختلف به «وجود». سوارز خود این نسبتها را بطور مشخص بیان نکرده اما با کاوش در متن او میتوان نسبتها را چهار دسته لحاظ کرد و در نهایت به این نتیجه رسید که خدا «وجود» است؛ حتی اگر «فراوجود» باشد نیز بمعنای سلبی است. «فراوجود» دانستن خدا سلب تمام محدودیتهای مخلوقات و موجودات انضمامی از اوست و درواقع «فراوجود» بودن تناقضی با «وجود» دانستن او ندارد.

بنا بر آنچه گفته شد، میتوان گفت هر سه جایگاهی که سوارز برای «خدا» در دو جلد *مباحثات مابعدالطبیعی* در نظر گرفته، بر مبنای «وجود» قابل تبیین است و مختصات خدا در هر سه جایگاه بر هم منطبق است.

جمعبندی و نتیجه‌گیری

۱. خدا در اندیشه سوارز در دو جایگاه فلسفی و کلامی بحث میشود. در جایگاه کلامی، مراد کلام و حیانی بعنوان امر مقدس و ستودنی است که متعلق ایمان و پرستش است و در جایگاه فلسفی خدا بعنوان علت و فعل محض و وجود لحاظ میشود. خدا در کتاب *مباحثات* در جایگاه فلسفی و کلام طبیعی، در سه موقعیت و ذیل سه عنوان قابل بررسی است که دو عنوان آن از بررسی علل بعنوان علت فاعلی و علت غایی بدست می‌آید که بیانگر «اول و آخر»^{۱۴۶} است.

۲. خدا بعنوان «وجود» از مباحثات بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم در جلد دوم قابل استنباط است. از این حیث، وجود خدا نامتناهی، بالذات، بنفسه، واجب و ضروری، بالفعل و خالق است. نسبت خدا و وجود در این جایگاه از حیثهای مختلف لحاظ میشود؛ اگر وجود را نسبت به خدا بطور فی‌نفسه لحاظ کنیم

نسبت خدا و وجود، بطور وجودی و فراوجودی است.

۳. خدا بعنوان علت فاعلی بنفسه وجودی قائم‌بالذات است که وجودش را از خود دارد و بالفعل است و علت ایجاد و وجودبخش. این مختصات و مؤلفه‌های علت فاعلی بنفسه در جایگاه سوم «وجود» نیز مطرح میشود و مؤلفه‌های خدا بعنوان علت فاعلی با خدا بعنوان «وجود» در جایگاه سوم، همپوشانی دارد و بر هم منطبقند. همچنین، چون نظام غایات با نظام فاعلها هماهنگ و منطبق است و خدا بعنوان علت غایی بالاترین و کاملترین وجود است، خدا بعنوان علت فاعلی و علت غایی نیز به خدای وجودی برمیگردد و تبیین آنها و مؤلفه‌های آنها با «وجود» صورت میگیرد.

۴. بنا بر این سه جایگاه مطرح شده، اگر بخواهیم عنوان و اسمی برای خدا معرفی کنیم که بیانگر «خدا» نزد سوارز باشد و مختصات وجودبخشی، ایجاد، بقا و وجود را دربرگیرد، آن عنوان، «وجود» است، چراکه کاربست «علت و معلول» درباره امور موجود است و درباره امر معدوم و «نیستی» بکار نمی‌رود. بنابراین، اگر موجودی علت فاعلی است، قطعاً وجود دارد و وجودبخش است. هر اسمی برای خدا لحاظ گردد، بعد از وجود قرار میگیرد و «وجود» مقدم بر همه اسمی است. از این حیث نیز میتوان گفت شایسته‌ترین اسم، وجود است و بر «وجود» در کتاب مقدس منطبق است. خدا وجودی قائم بالذات، مستقل، بالفعل، نامتناهی و نامخلوق است که وجود او واقعی است. سوارز فیلسوفی مسیحی است که هم جانب فلسفه را دارد و هم از الهیات غافل نیست. او وجود در مابعدالطبیعه را نیز بر خدا اطلاق میکند و آن را مصداقی برای «من هستیم» سفر خروج میداند.

۱۴۷

منابع

فتحی عمادآبادی، اصغر؛ کرباسی‌زاده، علی (۱۳۹۸) «بررسی تطبیقی موضوع مابعدالطبیعه در سوارز و ابن‌سینا»، *تاریخ فلسفه*، ش ۲۸، ص ۴۹-۶۹.
کرباسی‌زاده، علی (۱۳۹۶) «جایگاه و منزلت سوارز در فلسفه غرب»، *زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر مجتهدی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر ایران.



کلباسی اشتری، حسین؛ کاکایی، مستانه (۱۳۹۸) «جایگاه وجود در خداشناسی
فرانسیسکو سوآرز»، *الهیات تطبیقی*، ش ۲۱، ص ۱۷-۲۸.

Cantens, B. (2002). Ultimate reality in the metaphysics of Francisco Suárez,
Ultimate Reality and Meaning. Vol.25, No.2, pp.73-92.

Fastiggi, Robert L. (2007). Francisco Suárez, S. J. (1548-1617) on Mary's
Virginitas in Partu and Subsequent Doctrinal Development, *Marian
Studies*, Vol. 58, article 6; [https://ecommons.udayton.edu/marian_studies/
vol58/iss1/6](https://ecommons.udayton.edu/marian_studies/vol58/iss1/6).

Gilson, E. (1966). *The christian philosophy of st. Thomas Aquinas*, New
York: Random House.

Salas, Victor M. and Fastiggi, Robert L. (2015). *A companion to Francisco
Suarez*, Leiden: Brill.

Suarez, F. (1944). *Selections from Three Works*, trans. by Gladys L.
Williams and Others, Oxford: Clarendon Press.

_____ (2002). *On Creation, Conservation and Concurrence, Metaphysical
Disputations* (DM20-22), translation and introduction by A. J. Freddoso,
South Bend: St. Augustine's Press.

_____ (2004). *The Metaphysical Demonstration of the Existence of God*
(DM28-29), trans. by John P. Doyle. South Bend: St. Augustines Press.

_____ (2008). *Metaphysical Disputations* (DM23), sect9, Sydney Peneer,
Last revision: September/16/2015; http://www.sydneypenner.ca/su/DM_23_9.pdf (accessed 25/01/2017).

_____ (2011) *Metaphysical Disputations* (DM24), Sydney Peneer, Last
revision: January/1/2011; http://www.sydneypenner.ca/su/DM_24.pdf
(accessed 25/01/2017).

_____ (2015) *Metaphysical Disputations* (DM23), sect1, Sydney Peneer,
Last revision: August/19/2015; http://www.sydneypenner.ca/su/DM_23_1.pdf (accessed 25/01/2017).

_____ (2017) *Metaphysical Disputations* (DM12), sect3, Sydney Peneer,
Last revision: September/16/2015; http://www.sydneypenner.ca/su/dm_12_3.pdf (accessed 25/01/2017).

Tuttle, J. (2013) *Suárez's Metaphysics of Efficient Causation*, Ph.D. Diss.,
Purdue University.

۱۴۸